

معنای عدالت را باید کشف کرد یا خلق؟

طرح دو پرسش در مورد عدالت

نویسنده: سیروس امیدوار

سیروس امیدوار عضو هیئت علمی دانشکده اقتصاد دانشگاه علامه طباطبایی و پژوهشگر حوزه عدالت در نظریه‌ها و سیاست‌های اقتصادی یادداشتی در مورد دو پرسش اساسی در مورد «عدالت» نوشته است که در ادامه از نظر شما می‌گذرد:

طرح دو پرسش اساسی در مورد «عدالت»

(۱) آیا اساساً لفظ عدالت می‌تواند واجد معنایی باشد؟

(۲) اگر لفظ عدالت واجد معنایی باشد، معنای آن را باید کشف کرد یا خلق؟

در بین ایده‌های ارزشی، ایده عدالت از چنان اهمیتی برخوردار بوده است که باعث شده تا از گذشته‌های دور تا کنون، عدالت‌کاوی و عدالت‌خواهی یکی از مسائل اساسی گروه بزرگی از رهبران فکری و پیروان پرشمار آنان در دو حوزه نظر و عمل باشد. در حوزه نظر، متفکران بسیاری بخش زیادی از عمر خود را صرف کاوش در ایده عدالت کرده‌اند.^۱ در حوزه عمل نیز انسان‌هایی با اعتقاد به ایده‌ای خاص از عدالت، از سر عدالت‌خواهی در راه تحقق آن مبارزه کرده و در مواردی نیز جان خود را در راه آن فدا کرده‌اند. اما امر واقع این است که با وجود صرف حجم عظیمی از منابع

^۱ گرچه بنا به باوری کاملاً رایج، جمهور افلاطون، نخستین و به باور بسیاری، برجسته‌ترین اثر در حوزه عدالت‌کاوی بوده است، اما این اثر منتقدانی نیز داشته است. به عنوان مثال پوپر در کتاب «جامعه باز و دشمنان آن»، بر مبنای معنایی که از عدالت در ذهن خود داشت، با ابراز تردید در عدالت‌خواهی افلاطون، در پایان فصل ششم کتابش با عنوان «عدالت توتالیتار»، محصول عدالت‌کاوی افلاطون را چنین خلاصه و ارزیابی می‌کند: «خلاصه بحث این که نظریه افلاطون در باب عدالت به صورتی که در جمهوری و آثار بعدی عرضه شده، کوششی است آگاهانه برای غلبه بر گرایش‌های ناشی از تساوی‌طلبی، اصالت فرد و حمایت‌گری و به منظور بر کرسی نشاندن مدعیات قبیله‌پرستانه از طریق پروراندن یک نظریه اخلاقی توتالیتار. در عین حال او سخت توجهش به اخلاقیات جدید بشردوستی جلب شده است. اما به جای آنکه با حربه استدلال به جنگ تساوی‌طلبی برود، حتی از ورود به بحث درباره آن نیز اجتناب می‌کند و در عوض عواطف بشردوستی را که از قدرت آن بخوبی آگاه است، در راه آرمان حکومت طبقاتی و توتالیتار یک نژاد فطرتاً سرور به خدمت می‌گیرد.» منظور از ذکر این پاورقی مفصل، علاوه بر برجسته کردن اختلاف نظر در مورد ایده عدالت، ذکر منبعی برای ارجاعات بعدی در مورد برخی ایده‌های اساسی است.

کمیاب فکری، گرچه در حال حاضر اشتراک نظرهای بسیاری در مورد ایده عدالت وجود دارد؛ اما گاهی میزان ناسازگاری نظرات به حدی است که گویی زدودن ناسازگاری‌ها محال می‌نماید.

برای روشن شدن میزان ناسازگاری‌ها می‌توان به ذکر نظرات دو متفکر لیبرال تأثیرگذار قرن بیستم؛ یعنی رالز (۲۰۰۲-۱۹۲۱) و هایک (۱۹۹۲-۱۸۹۹) اکتفا کرد. رالز فیلسوف لیبرال امریکایی، با بیان این گزاره اخلاقی-سیاسی قاطع که «عدالت نخستین فضیلت نهادهای اجتماعی است»، پیشنهاد کرد که معیار نهایی برای ارزیابی نهادهای اجتماعی، عدالت باشد. بر اساس این معیار، ساختار اساسی یک جامعه باید به گونه‌ای سامان یابد که دو اصل عدالت پیشنهادی وی، در چنین ساختاری نهادینه شوند.

در مقابل هایک فیلسوف لیبرال اتریشی بر این باور بود که: «اصل عدالت توزیعی، زمانی که اعلام شود، نمی‌تواند محقق شود مگر این که کل جامعه طبق آن سازماندهی شود. این ممکن است نوعی جامعه تولید کند که در تمامی جنبه‌های اساسیش در مقابل یک جامعه آزاد باشد». لازم است به این نکته مهم توجه شود که هایک این نظر خود را در جلد دوم از مجموعه سه جلدی قانون، قانون‌گذاری و آزادی ذکر کرده و به روشنی مخالفت خود را با «سراب عدالت اجتماعی» بیان می‌کند. در تایید نظر هایک در مورد ایده عدالت، می‌توان به این باور دیوید میلر، یکی از نظریه‌پردازان عدالت، در مورد هایک نیز اشاره کرد: «برای هایک سخن گفتن از «عدالت اجتماعی» به منزله یک معیار ایده‌ال توزیع به همان بی‌معنایی سخن گفتن از «سنگ اخلاقی» بود». با ملاحظه این دو ارزیابی کاملاً متعارض رالز و هایک از ایده عدالت، آن هم توسط دو متفکر لیبرال معاصر، اهمیت بررسی پرسش‌های ابتدای این نوشتار روشن می‌شود.

البته گرچه بررسی رابطه بین لفظ و معنا در حالت کلی، حاوی نکات آموزنده‌ای است، در اینجا فقط به ذکر نکاتی در مورد رابطه لفظ و معانی مختلف عدالت بسنده می‌شود. می‌توان گفت از قدیم‌الایام، لفظ عدالت برای اشاره به معانی یا مفاهیم مختلف استفاده شده است، معانی یا مفاهیمی که خود محصول مفهوم‌سازی یا نظریه‌پردازی‌های مختلف بوده‌اند. برای بررسی این معانی مختلف، نیازمند نوعی طبقه‌بندی هستیم. گرچه ممکن است طبقه‌بندی‌های مختلفی در این مورد وجود داشته باشند، در اینجا ضمن ارائه یک طبقه‌بندی پیشنهادی، با ذکر نکات و مثال‌هایی سعی می‌شود از روشن‌گری این طبقه‌بندی دفاع شود. این طبقه‌بندی در سه گام و در قالب تفکیک‌های زیر صورت می‌گیرد:

الف) تفکیک بین معانی حقیقی و اعتباری عدالت و ارتباط بین آن‌ها

در نخستین گام می‌توان معانی مختلف عدالت را در دو دسته کلی معانی حقیقی و اعتباری عدالت طبقه‌بندی کرد. منظور از معنای حقیقی عدالت این است که عدالت یک قانون قابل کشف در مورد تمام یا بخشی از جهان هستی است. برای روشن شدن معنای حقیقی عدالت می‌توان از دو مثال، یکی از عصر فیلسوفان یونان باستان و دیگری عصر روشنگری کمک گرفت. راسل در کتاب خود با عنوان «تاریخ فلسفه غرب» در بحثی در مورد مذهب و فلسفه یونان در مورد معنای حقیقی عدالت که می‌توان آن را عدالت کیهانی (یا عدالت تکوینی در متون دینی) نیز نامید چنین می‌نویسد: «ایده عدالت، هم کیهانی و هم انسانی، نقشی در مذهب و فلسفه یونان ایفا کرد که در کل فهم آن برای یک فرد متجدد آسان نیست، در حقیقت کلمه عدالت نزد ما، به سختی چنین معنایی را افاده می‌کند، اما مشکل است هیچ کلمه دیگری بیابیم که بر آن مرجح باشد. به نظر می‌رسد اندیشه‌ای که آناکسیماندروس بیان می‌کند چنین باشد: باید نسبت معینی از آتش، خاک و آب در هستی باشد، اما هر عنصر (که به منزله یک الهه تصور شده) دائماً در تلاش است تا قلمرو تسلطش را بگستراند. اما نوعی ضرورت یا قانون طبیعی وجود دارد که دائماً این موازنه را اعاده می‌کند، به عنوان مثال، جایی که آتش بوده است، خاکستر که همان خاک است وجود دارد. این تصور از عدالت، یعنی ازلاً و ابداً از مرزهای معینی تجاوز نکردن، یکی از عمیق‌ترین باورهای یونانیان بوده است. الهه‌ها مقهور عدالت بودند، درست همان طور که انسان‌ها بودند، اما خود این قدرت قاهره، یک شخص، یعنی خدای متعال نبود.»

مثال دوم به معنای مورد نظر کانت از لفظ عدالت در عصر روشنگری مربوط می‌شود. طبق این معنا می‌توان گفت آنچه اصل یا اصول عدالت نامیده می‌شوند، چیزی شبیه قوانین طبیعی، مثلاً قانون جاذبه جهانی هستند که توسط نیوتن کشف شد و چون تصور رایج در مورد قوانین طبیعی این است که این قوانین توسط انسان‌ها قابل نقض نبوده و رابطه انسان‌ها با این قوانین کشف، بهره‌برداری و تبعیت از آنهاست، اصول عدالت نیز مشابه قوانین طبیعی غیرقابل نقض بوده و شان انسان‌ها در مورد آنها نیز کشف، بهره‌برداری و تبعیت است.

به نظر می‌رسد کانت با مبنا قرار دادن این معنای عدالت، معنایی که احتمالاً با الهام از معنای قوانین فیزیک نیوتونی، یکی از مبانی نظام فلسفی وی قرار گرفت، استدلال می‌کند که چون از سویی اصول عدالت نقض‌ناپذیرند و از سوی دیگر در این جهان شاهد بی‌عدالتی‌های بسیاری هستیم، باید جهان دیگری وجود داشته باشد تا بی‌عدالتی‌های جاری در این جهان، در آن جهان جبران شوند تا به این طریق، در مجموعه دو جهان، عدالت به منزله یک اصل یا قانون محقق شود. ظاهراً چون کانت از یک سو انتقادات هیوم بر برهان نظم را وارد می‌دانست و از سوی دیگر به جهان پس از مرگ باور داشت، تلاش داشت با استفاده از استدلال فوق، وجود خداوند، جهان دیگر و روح را اثبات کند.

اما بسیاری افراد اعتبار چنین استدلالی را مشکوک می‌شمردند. به نظر می‌رسد دلیل تشکیک این افراد، عمدتاً ریشه در باور آنان به معنای دیگر عدالت یعنی معنای اعتباری آن دارد. بر اساس معنای اعتباری عدالت، اصول عدالت اصولی هستند که توسط برخی نظریه‌پردازان نه کشف؛ بلکه پیشنهاد شده‌اند و آنگاه بر اساس میزان پذیرش این پیشنهادات، چه از طرف افراد عادی جامعه و در قالب قواعد رفتاری غیررسمی و چه از طرف برخی حاکمان و در قالب تصویب و اجرای قوانین موضوعه، کم یا بیش مبنای عمل انسان‌ها قرار گرفته‌اند. به نظر می‌رسد که در حال حاضر، این معنای اعتباری عدالت که در متون دینی از آن با عنوان عدالت تشریعی نیز یاد می‌شود، معنایی رایج‌تر از معنای حقیقی عدالت باشد.^۲

اکنون با در نظر داشتن دو معنای حقیقی و اعتباری عدالت، روشن می‌شود که لفظ عدالت، این دو معنای عدالت با هم تفاوت دارند و عدالت صرفاً یک مشترک لفظی بین این دو معنای عدالت است. به عبارت دیگر روشن است که در مثال اول عدالت، یک معنای اعتباری برای تنظیم روابط بین انسان‌ها یا حتی اصلی اخلاقی که خداوند طبق آن برای انسان‌ها پاداش و کیفر مقرر می‌کند نیست، بلکه عدالت کیهانی به معنای نوعی قانون ضروری حاکم بر کل هستی است، خواه کسی بر این باور باشد که چنین قانونی وجود دارد یا ندارد.

حال نکته مهم این است که گرچه معمولاً افراد می‌پذیرند که دو معنای حقیقی و اعتباری عدالت با هم تفاوت دارند، اما ممکن است بسیاری از افراد بر این باور باشند که بین این دو معنای عدالت، نوعی رابطه منطقی وجود دارد. از این رو این پرسش مهم مطرح می‌شود که چه ارتباطی ممکن است بین این دو وجود داشته باشد؟ در پاسخ به طور خلاصه می‌توان گفت که به معنای دقیق، یک رابطه تولیدی منطقی بین این دو معنای عدالت وجود ندارد به این معنی که از یک سو اگر نوعی عدالت کیهانی وجود نداشته باشد، همچنان می‌توان از عدالت به معنای اعتباری و به طور مشخص، عدالت اجتماعی سخن گفت و از سوی دیگر اگر نوعی عدالت کیهانی نیز وجود داشته باشد، نمی‌توان لزوماً، ضرورت تحقق عدالت اجتماعی را از آن نتیجه گرفت. این همان نوع استنتاجی است که هیوم آن را با عنوان استنتاج «باید» از «است» نامعتبر اعلام می‌کند.

در اینجا به طور مفصل در مورد معتبر نبودن چنین استنتاجی بحث نخواهد شد و فقط در تأیید نظر هیوم به ذکر این نکته بسنده می‌شود که اصول عدالت کیهانی به فرض وجود، مجموعه معینی از قوانین هستند؛ در حالی که می‌دانیم اولاً اصول عدالت اعتباری مختلفی، اعم از فردی و اجتماعی از سوی نظریه‌پردازان مختلف عدالت پیشنهاد شده‌اند،

^۲ در گام دوم طبقه‌بندی که با تمرکز بر معنای اعتباری عدالت، از عدالت فردی و عدالت اجتماعی سخن خواهیم گفت، روشن می‌شود که معنای اعتباری رایج‌تر، همان عدالت اجتماعی است.

ثانیاً روشن است که در واقعیت، همه این اصول پیشنهادی، کم یا بیش توسط انسان‌ها نقض شده‌اند. فراگیر بودن نقض اصول اعتباری عدالت به حدی است که حتی یک مقدمه اساسی استدلال کانت مبنی بر وجود جهان دیگر، پذیرش نقض این اصول توسط انسان‌ها بود؛ در حالی که حتی اگر یک مجموعه از اصول اعتباری عدالت از چنین نقضی مصون می‌ماند ممکن بود بتوان ادعا کرد که از قوانین عدالت کیهانی نقض ناپذیر استنتاج شده‌اند.

نکته دیگر قابل ذکر این است که همان طور که استنتاج گزاره‌ای ارزشی از مجموعه‌ای از گزاره‌های تماماً خبری؛ یعنی گزاره‌هایی که صرفاً حاکی از خبری در مورد واقعیت هستند، منطقاً معتبر نیست، عکس چنین استنتاجی نیز معتبر نیست. منظور این است که استنتاج «باید» از «است» نیز نامعتبر است به این معنی که از مجموعه‌ای از گزاره‌های صرفاً ارزشی، منطقاً نمی‌توان گزاره‌ای خبری را استنتاج کرد. بر این مبنا اگر کسانی بر این باور باشند که معنای مورد نظر کانت از لفظ عدالت، معنای اعتباری و نه حقیقی آن بوده است، می‌توان گفت استدلال کانت در اساس به این صورت قابل بیان است که چون «باید» عدالت در معنای اعتباری آن محقق شود، پس نتیجه می‌شود که جهان دیگری موجود «است».

در جمع بندی و در پاسخ به دو پرسش اساسی آغازین این نوشتار می‌توان گفت که هر فردی می‌تواند همچون آناکسیماندروس یا افلاطون در عصر یونان باستان، یا همچون کانت در عصر روشنگری یا همچون رالز و هایک در قرن بیستم، برای لفظ عدالت معنایی حقیقی یا اعتباری خلق کرده و معنای مورد نظر خود را به دیگران و از جمله «ما» پیشنهاد کند، اما ما باید به هوش باشیم تا دلبستگی به لفظ ما را از توجه به معنا غافل نسازد. به این منظور لازم است اولاً معنای حقیقی و اعتباری عدالت را از هم تمیز دهیم، ثانیاً به نبود رابطه تولیدی منطقی بین گزاره‌های مبتنی بر معنای حقیقی و اعتباری عدالت توجه کنیم و ثالثاً با تمرکز بر معنای اعتباری عدالت می‌توان گفت با خلق و پیشنهاد یک نظریه جدید توسط یک نظریه پرداز عدالت، به تدریج معنای اعتباری جدیدی در کنار معنای قبلی عدالت، کم یا بیش رواج خواهد یافت. اما این که کدامیک از این معانی «اعتباری» عدالت، معنای «حقیقی» عدالت است! والله اعلم. در نوشتار بعدی در مورد معنای اعتباری عدالت، نکات دیگری بررسی می‌شود.

منبع: خبرگزاری مهر